



Islamic Maaref University

Scientific Journal

PAZHUHESH NAME-E AKHLAQ

Vol. 18, Autumn 2025, No. 69

A Typology of the Influence of Moral Knowledge on the Interpretation of Jurisprudential Texts from the Perspective of Shi'i Jurists

Alireza Yousefzadeh Darzi¹ \ Ahmad Fazeli²

1. PhD Candidate, Moral Philosophy, University of Qom, Qom, Iran (Corresponding Author).
sali1001.110@gmail.com
2. Assistant Professor, Department of Moral Philosophy, University of Qom, Qom, Iran.
ahmad.fazeli@gmail.com

Abstract Info	Abstract
Article Type: Research Article	The central issue of this study concerns the influence of moral knowledge in the process of interpretation, referred to as the interpretive function, whereby moral knowledge serves as an interpretive indicator in understanding Qur'anic verses and narrations. The absence of an independent scholarly discussion of this issue has resulted in fragmentation, lack of coherence, and scattered analyses in this area. The fundamental question addressed is whether, by identifying instances of interpretive function within the Shi'i scholarly tradition, these cases can be classified according to a principled framework and whether such functions possess epistemic validity. This study adopts an analytical approach based on an inductive survey of the works of Shi'i jurists. The findings indicate that interpretive functions can be classified into three categories: explanatory functions, restrictive functions, and expansive functions. The study concludes that jurists have consistently applied these interpretive functions within the framework of shared linguistic conventions. Accordingly, based on a correct understanding of the authority of customary textual appearances (<i>hujjiyyat al-zuhur al-'urfi</i>)-whose validity depends on reliance upon common linguistic conventions-these interpretive functions are demonstrated to be valid, reliable, and authoritative.
Received: 2025/04/24	
Accepted: 2025/09/03	
Keywords	Moral Knowledge; Interpretation of Jurisprudential Texts; Explanatory Function; Restrictive Function; Expansive Function; Validity of Interpretive Function.
Cite this article:	Yousefzadeh Darzi, Alireza & Ahmad Fazeli (2025). A Typology of the Influence of Moral Knowledge on the Interpretation of Jurisprudential Texts from the Perspective of Shi'i Jurists. <i>Pazhuhesh Name-E Akhlaq</i> . 18 (3). 165-182. DOI:
DOI:	
Publisher:	Islamic Maaref University, Qom, Iran.

تصنيف تأثير المعرفة الأخلاقية في تفسير النصوص الفقهية من وجهة نظر فقهاء الشيعة

عليرضا يوسف زاده درزي^١ / احمد فاضلي^٢

١. طالب دكتوراه، قسم فلسفة الأخلاق، جامعة قم، قم، إيران (الكاتب المسؤول).

sali1001.110@gmail.com

٢. أستاذ مساعد، قسم فلسفة الأخلاق، جامعة قم، قم، إيران.

ahmad.fazeli@gmail.com

ملخص البحث	معلومات المادة
تتمثل المسألة الأساسية لهذا البحث في أنّ تأثير المعرفة الأخلاقية في عملية التفسير - والذي يُشار إليه بوصفه «الوظيفة التفسيرية» - يعني قيام المعرفة الأخلاقية بدور القرينة التفسيرية في فهم الآيات والروايات. وقد أدى عدم تخصيص بحث مستقل لهذا الموضوع إلى وجود نوع من التشتت وعدم الانسجام في الدراسات المتعلقة به. وينطلق البحث من السؤال الآتي: هل يمكن، من خلال استقراء موارد الوظيفة التفسيرية في التراث الشيعي، تصنيفها تصنيفاً معيارياً؟ وهل تعدّ هذه الوظائف معتبرة؟ وقد أنجز هذا البحث باستقراء آثار فقهاء الشيعة وبمنهج تحليلي. وتشير النتائج إلى إمكانية تصنيف «الوظيفة التفسيرية» في ثلاثة أنماط: الوظائف التبيينية، والوظائف المقيّدة، والوظائف التوسيعية. كما يتضح أنّ الفقهاء استخدموا هذه الوظائف دائماً في إطار الاتفاقات اللغوية المشتركة، ومن ثمّ فإنّ التفسير الصحيح لحجية الظهور العرفي - القائم على تلك الاتفاقات اللغوية - يدلّ على أنّ هذه الوظائف معتبرة وقابلة للاستناد والحجية.	نوع المقال: بحث تاريخ الاستلام: ١٤٤٦/١٠/٢٥ تاريخ القبول: ١٤٤٧/٠٣/١٠
المعرفة الأخلاقية، تفسير النصوص الفقهية، الوظيفة التبيينية، الوظيفة المقيّدة، الوظيفة التوسيعية، حجية الوظيفة التفسيرية.	الألفاظ المفتاحية
يوسف زاده درزي، عليرضا و احمد فاضلي (١٤٤٧). تصنيف تأثير المعرفة الأخلاقية في تفسير النصوص الفقهية من وجهة نظر فقهاء الشيعة. مجلة علمية النشرة الأخلاقية. ١٨ (٣). ١٨٢ - ١٦٥. DOI: ??	الاقتباس: رمز DOI: ?? الناشر: جامعة المعارف الإسلامية، قم، إيران.



پژوهش‌نامه اخلاق

سال ۱۸، پاییز ۱۴۰۴، شماره ۶۹

گونه‌شناسی تأثیر معرفت اخلاقی بر تفسیر متون فقهی از منظر فقهای شیعه

علیرضا یوسف‌زاده درزی^۱ / احمد فاضلی^۲

۱. دانشجوی دکتری، رشته فلسفه اخلاق، دانشگاه قم، قم، ایران (نویسنده مسئول).

sali1001.110@gmail.com

۲. استادیار، گروه فلسفه اخلاق دانشگاه قم، قم، ایران.

ahmad.fazeli@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
<p>نوع مقاله: پژوهشی (۱۶۵ - ۱۸۲)</p> <p>مقاله مستخرج از رساله دکتری</p> <p>تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۴</p> <p>تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۶/۱۲</p>	<p>مسئله اصلی این پژوهش آن است که اثرگذاری معرفت اخلاقی در فرایند تفسیر که با عنوان «کارکرد تفسیری» از آن یاد شده است بدان معناست که معرفت اخلاقی، به‌عنوان قرینه تفسیری آیات و روایات نقش ایفا کند. عدم اختصاص سرفصلی مستقل به این بحث سبب کاستی، عدم انسجام و پراکنده‌نگاری‌هایی در این زمینه شده است. سؤال اساسی اینجاست که «آیا می‌توان با احصاء موارد کارکرد تفسیری در سنت شیعی، آنها را به‌صورتی مناطمحور طبقه‌بندی نمود و آیا این کارکردها معتبرند؟». نوشتار پیش‌رو با استقرای آثار فقهای شیعه و با رویکردی تحلیلی انجام شده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که می‌توان «کارکرد تفسیری» را در سه گروه کارکردهای «تبیینی»، «محدودکننده» و «توسعه‌بخش» طبقه‌بندی نمود. در نتیجه فقها همواره این کارکردها را در چهارچوب قراردادهای مشترک زبانی به کار بسته‌اند؛ به همین سبب و براساس تفسیر صحیح از حجیت ظهور عرفی که اعتبار آن در گروه استناد به قراردادهای مشترک زبانی است، روشن می‌شود که این کارکردها معتبر، قابل استناد و حجت هستند.</p>
واژگان کلیدی	معرفت اخلاقی، تفسیر متون فقهی، کارکرد تبیینی، کارکرد محدودکننده، کارکرد توسعه‌بخش، اعتبار کارکرد تفسیری.
استناد:	یوسف‌زاده درزی، علیرضا و احمد فاضلی (۱۴۰۴). گونه‌شناسی تأثیر معرفت اخلاقی بر تفسیر متون فقهی از منظر فقهای شیعه. پژوهشنامه اخلاق. ۱۸ (۳). ۱۶۵ - ۱۸۲. DOI: ??
کد DOI:	??
ناشر:	دانشگاه معارف اسلامی، قم، ایران.

طرح مسئله

در میان مسائل مشترک بین دین و اخلاق، بحث درباره ربط و نسبت اخلاق و دین، استقلال یا وابستگی آنها نسبت به یکدیگر، تأثیر و تأثرهایی که این دو بر یکدیگر دارند و حتی تضاد و تنافی بین این دو پدیده را می‌توان حتی در قدیمی‌ترین متون فلسفی موجود یافت. افلاطون در *رساله اثیفران*، گفت‌وگوی کوتاهی را نقل می‌کند که در آن، سقراط، شخصی متأله به نام اثیفران را با این پرسش مواجه می‌کند: «آیا چیزی که خوب است، بدان جهت که خوب است، محبوب خدایان است یا بدان جهت که محبوب خدایان است، خوب محسوب می‌شود؟» (Plato, 1997: 9). ربط و نسبت بین اخلاق و دین تنها به تنافی‌ها و تقابل‌های بین این دو محدود نمی‌شود، اما در این پرسش، به یک معنا قدیمی‌ترین تقابل بین دین و اخلاق به نمایش گذاشته می‌شود.

در بین تأثیرات متقابلی که دین و اخلاق بر یکدیگر دارند، اگر جنبه معرفت‌شناسانه این تأثیرات، مهم‌ترین حیثیت بحث نباشد، یکی از مهم‌ترین ابعادی است که باید از آن سخن گفت. این بدان جهت است که این ساحت، یکی از ابعادی است که مستقیماً با دانش فقه و شریعت اسلامی سر و کار دارد. اثرگذاری معرفت اخلاقی در معرفت فقهی به اعتبار خودآگاه بودن به دو دسته تأثیرهای معلل و تأثیرهای مدلل تقسیم می‌شود. مراد از تأثیرهای مدلل تأثیرهایی است که مستنبط نسبت به آنها آگاهی دارد و آنها را در مسیر استدلالی خویش به کار می‌گیرد. تأثیرهای معلل نیز گونه‌ای از اثرگذاری است که به صورت ناخودآگاه در فرایند استنباط اثر می‌گذارد و در حقیقت مستنبط آنها را در فرایند علمی خود به عنوان دلیل ذکر نمی‌نماید.

کارکردهای مدلل را نیز در یک طبقه‌بندی استقرایی می‌توان در سه قسم «کارکردهای حکم‌ساز»، «کارکردهای تفسیری» و «کارکردهای غیرحکم‌ساز و غیرتفسیری» تقسیم‌بندی نمود. کارکرد تفسیری که در این نوشتار بر آن تمرکز شده است، بدین معناست که یک معرفت اخلاقی همانند قرینه تفسیری یک آیه یا یک روایت عمل کند. به دیگر سخن در این نوشتار از این مطلب سخن به میان خواهد آمد که «یک معرفت اخلاقی در قامت یک قرینه تفسیری چه تأثیری بر تفسیر آیات و روایات خواهد گذاشت و آیا این تأثیرها معتبرند؟». در این راستا نیکوست به پرسش‌های زیر پاسخ داده شود:

۱. چگونه یک معرفت اخلاقی می‌تواند سبب تبیین مجملات شود؟
۲. تأثیر معرفت اخلاقی در محدود کردن شمولیت یک خطاب شرعی چیست؟
۳. آیا می‌توان براساس یک معرفت اخلاقی حکم موجود در یک متن را توسعه داد؟
۴. استفاده از معرفت‌های اخلاقی در فرایند تفسیر معتبر است؟

در طول تاریخ شیعه ربط و نسبت معرفت اخلاقی و معرفت فقهی به صورت پراکنده مورد بحث قرار گرفته است؛ به عنوان مثال:

۱. در بحث «قطع حاصل از مقدمات عقلی» (خویی، ۱۴۱۸ ق: ۴۷ / ۵۸ - ۴۷) سخن در آن است که اگر از طریق عقل، معرفتی فقهی حاصل شود، حجیت دارد یا خیر؟ روشن است که از مصادیق واضح احکام عقلی، احکام اخلاقی است که به مبادی احکام شرعی مرتبط می‌شوند.

۲. در بحث «مستقلات عقلی» (مظفر، ۱۳۸۷ ش: ۲۴۸ - ۲۲۳) سخن در تلازم بین معرفت عقلی و حکم شرعی است. در این بحث معرفت عقلی به مبادی احکام شرعی که از سنخ مفاهیم اخلاقی هستند، تعلق می‌گیرد.

۳. در اصول فقه شیعه اگرچه از استحسان، مصالح مرسله و ... به جهت رد و با نگاهی انتقادی سخن به میان آمده است، اما این مباحث را هم می‌توان سرفصل‌هایی دانست که اندیشمندان شیعی از ابعاد بحث حاضر گفت‌وگو کرده‌اند (بهادلی، ۱۴۲۳ ق: ۲ / ۲۱۵ - ۱۶۷)؛ نیکو دانستن یک چیز یا دارای مصلحت بودن آن که به ترتیب به استحسان و مصالح مرسله مرتبط می‌شود، همگی معرفت‌هایی اخلاقی هستند که در طریق استنباط احکام شرعی به کار گرفته شده‌اند.

با این همه هیچ‌گاه به صورت منسجم و موضوع تحقیقی مستقلی بدان نظر نشده است. در دهه اخیر برخی از اندیشمندان همچون استاد علیدوست با تمرکز بر برخی مباحث همچون «فقه و عقل» (علیدوست، ۱۳۹۶ ش)، «فقه و مصلحت» (علیدوست، ۱۴۰۱ ش) و «فقه و عرف» (علیدوست، ۱۴۰۲ ش) تا حدودی گام‌هایی مثبت در راستای سامان‌دهی به این پراکنده‌نگاری‌ها داشته است. با همه این وجود بعد تفسیری در نوشته‌های پیشین بسیار کم‌رنگ و گاه مغفول است.

در این نوشتار تلاش شده است تا بر تمرکز بر آثار فقهی و اصولی اندیشمندان شیعی، به تبیین کارکردهای معرفت اخلاقی در فرایند تفسیر پرداخته شود. تمرکز بر این پراکنده‌نگاری‌ها، استخراج آنها از میان انبوه مباحث دیگر و بحث منسجم پیرامون آنها، به ایجاد یک ادبیات جدید در دانش اصول فقه و تولید محتوایی نو کمک شایانی می‌نماید. همچنین با بازخوانی مناط‌محور این مباحث می‌توان ضابطه‌های متناسب‌تری را جهت مواجهه صحیح‌تر با متون وحیانی در اختیار فقیه قرار داد.

مفاهیم کلیدی

مراد معرفت فقهی در بحث حاضر معرفتی است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

معرفت به گزاره‌ای تعلق بگیرد که محمول آن یک حکم شرعی باشد که به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم به رفتارهای اختیاری انسان مربوط می‌شود.

این معرفت از طریق استنباط از ادله معتبر به دست آمده باشد و صرفاً از طریق تقلید و رجوع به رساله عملیه حاصل نشده باشد.

همچنین مراد از معرفت اخلاقی در بحث حاضر معرفتی است که دارای شروط زیر باشد:

۱. معرفت به به گزاره‌ای تعلق بگیرد که مشتمل بر یکی از مفاهیم ارزشی یا وظیفه‌ای^۱ اخلاق باشد و به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم در رابطه با رفتارهای اختیاری انسان سخن بگوید.
۲. این معرفت از طریق تقلید و یا اعتماد به متخصص حاصل نشده باشد.

پیش‌فرض‌های اساسی بحث

در این نوشتار استقلال معرفت‌های اخلاقی از معرفت‌های فقهی و بالعکس، به‌عنوان یک پیش‌فرض پذیرفته شده است. از این‌رو در طول نوشتار در رابطه با این مسئله سخن گفته نمی‌شود. به بیان دیگر در این نوشتار پذیرفته شده است که:

۱. طریق تحصیل معرفت‌های اخلاقی، فقه و شریعت اسلامی نباشد.

۲. طریق تحصیل معرفت‌های فقهی و شرعی، عقل اخلاقی نباشد.

به دیگر سخن پس از آنکه پذیرفته شد که اخلاق مستقل از فقه و نیز فقه مستقل از اخلاق قابل شناخت هستند، از این مسئله سخن به میان خواهد آمد که این دو بر یکدیگر چگونه اثر می‌گذارند. همچنین تأثیر و تأثر اخلاق و فقه بر یکدیگر طرفینی است و همان‌طور که ممکن است معرفت اخلاقی، معرفتی فقهی را دستخوش تغییر نماید، نیز ممکن است که معرفت‌های فقهی بر معرفت اخلاقی تأثیرگذار ظاهر شوند. سخن گفتن از هر دو سوی این مسئله، مجالی واسع می‌طلبد که از ظرفیت این نوشتار خارج است. به همین جهت در این نوشتار بر یکی از این دو جهت، یعنی تأثیر معرفت اخلاقی بر معرفت فقهی، سخن به میان آمده است.

کارکرد تبیینی

آنگاه که از کارکرد تبیینی معرفت‌های اخلاقی در تفسیر متون فقهی سخن به میان می‌آید مراد این است که گاه نادیده گرفتن یک معرفت اخلاقی در فرایند تفسیر، سبب اجمال آن متن می‌شود. به دیگر سخن برخی از معرفت‌های اخلاقی سبب وضوح و شفافیت دلالت یک متن فقهی می‌شوند. در دانش فقه موارد متعددی وجود دارد که فقها با استناد به برخی از معرفت‌های اخلاقی، متون فقهی را تفسیر نموده‌اند،

1. Axiology & Deontology (Rabinowicz & Rønnow - Rasmussen, 2021), (Korsgaard, 2020).

به‌گونه‌ای که اگر آن معرفت اخلاقی نادیده گرفته شود، یا معنای آن متن مبهم است یا خلاف مقصود برداشت خواهد شد.

می‌توان استفاده فقها از معرفت‌های اخلاقی را جهت تبیین متون فقهی به‌صورت زیر دسته‌بندی نمود:

۱. شفاف شدن موضوعات برخی از احکام

در دانش فقه بسیاری از مفاهیم اخلاقی دارای احکامی شرعی هستند که در قالب الفاظ و متون دینی بیان شده‌اند. پر واضح است که عدم شناخت موضوع یک قضیه که مشتمل بر حکم شرعی است سبب اجمال آن خواهد شد. بنابراین ادراکات اخلاقی به کمک فقیه می‌آید و برای وی موضوع را شفاف می‌نماید. از این طریق اجمالی که ممکن بود بدون لحاظ آن معرفت اخلاقی بر متن عارض شود، برطرف می‌گردد. به عبارت دیگر در این کارکرد با در نظر نگرفتن معرفت اخلاقی معنایی مبین از متن متصور نیست. از جمله مفاهیم اخلاقی که محمولاتی شرعی بر آنها بار شده است و معنایی غیر از معنای اخلاقی آنها از آنها اراده نشده است می‌توان به «فریب‌کاری آرایشگر»^۱ (ایروانی، ۱۳۷۹، ق: ۱ / ۱۹)، «دروغ»^۲ (خویی، ۱۴۱۸، ق: ۳۵ / ۵۵۸)، «مدح کسی که مستحق مدح نیست»^۳ (انصاری، ۱۴۴۳، ق: ۲ / ۵۱)، «کمک به ظالمین در ظلمشان»^۴ (انصاری، ۱۴۴۳، ق: ۲ / ۵۳)، «سخن‌چینی»^۵ (خویی، ۱۴۱۸، ق: ۳۵ / ۶۵۷) و ... اشاره نمود. با مراجعه کوتاهی به کتاب‌های فقهی و روایی می‌توان دریافت که هیچ‌یک از این مفاهیم دارای معانی شرعی نیستند؛ بلکه همان معنای اخلاقی متعارف آنها موضوع حکم شرعی می‌باشد ... تنها معرفت اخلاقی یک فقیه نسبت به مفاهیم ضخیم اخلاقی است که سبب وضوح و شفافیت این احکام می‌شود. به دیگر سخن اگر این معرفت اخلاقی نادیده گرفته شود تمامی روایات واردشده درباره این موضوعات مجمل خواهد بود.

به‌عنوان نمونه شیخ انصاری در ابتدای بحث از حرمت غیبت آن را این‌گونه تعریف می‌نماید:

انسان در نبودش - توسط فردی دیگر - به واسطه یک بدی‌ای که در اوست یاد شود (انصاری، ۱۴۴۳، ق: ۱ / ۳۲۱).

این تعریف تا حدود زیادی منطبق بر تعریفی است که فلاسفه اخلاق از غیبت دارند. حتی فلاسفه

۱. تدلیس الماشطة.

۲. الكذب.

۳. مدح من لا يستحق المدح.

۴. معونة الظالمين في ظلمهم.

۵. النميمة.

اخلاق در مغرب‌زمین نیز غیبت^۱ را یک رابطه سه‌طرفه می‌دانند که فردی برای فردی دیگر عیب‌های انسان غایبی را ذکر نماید (4 - 473: Alfano & Robinson, 2017).

۲. معرفت اخلاقی، قرینه تفسیری متن، براساس دلالت اقتضاء

گاه با نادیده‌انگاری معرفت اخلاقی، ممکن است معنایی به متن اسناد داده شود که خلاف واقع و مراد اصلی متکلم است؛ اما پس از در نظر گرفتن معرفت اخلاقی روشن می‌شود که مراد اصلی متکلم خلاف آن است. این بدان جهت است که فقیه با پیش‌فرض‌هایی دست به تفسیر متن می‌زند. وی متکلم را صادق و کلامش را همواره مطابق با واقع می‌داند؛ نیز عدالت عادل و اخلاقی بودن متکلم به‌گونه‌ای که دستوری خلاف اخلاق صادر نمی‌کند از جمله پیش‌فرض‌هاست. براساس این دو پیش‌فرض، فقیه نمی‌تواند مقصود نهایی متکلم را خلاف واقعیت‌های اخلاقی به شمار آورد.

پدیده پیش‌گفته همان‌چیزی است که در دانش اصول با نام «دلالت اقتضاء» از آن یاد شده است. براساس دلالت اقتضاء همواره باید معنایی به متن اسناد داده شود که مطابق با واقع و صحیح باشد (محمودی، ۱۳۹۲ ش: ۱ / ۲۹۲). حال اگر فرض شود که مفسر معرفتی اخلاقی دارد که آن را مطابق با واقع می‌پندارد به ناچار می‌بایست ربط و نسبت آن را با متنی که در پی تفسیر آن است بررسی نماید و معنای متن را براساس آن دریابد. به دیگر سخن با التفات به آن معرفت اخلاقی در تفسیر متن، آن معرفت اخلاقی همچون قرینه‌ای تفسیری به توضیح و تبیین آن متن می‌پردازد و پرده از مراد متکلم برمی‌دارد.

برخی از فقها از این شیوه در تبیین بعضی از روایات بهره برده‌اند. به‌عنوان نمونه فقها هنگام مواجهه با آیه « قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ » (انفال / ۱) با این پرسش‌ها مواجه می‌شوند که «مراد از اینکه انفال ملک پیامبر و امام می‌باشد، چیست؟ آیا مراد از آن شخص پیامبر و امام است یا جایگاه نبوت و امامت؟». مرحوم منتظری پس از طرح این دو احتمال چنین می‌نگارد:

و آیا جایز است که اسلامی که دین عدل و انصاف است همه دریاها، زمین‌های بایر، معادن، جنگل‌ها، اموال غیرمنقول پادشاهان، ارث بی‌وارثان، خمس درآمد همه مردم که از تجارت‌ها و صناعات و زراعت‌هایشان به دست آمده است را ملک شخصی واحد قرار دهد، حتی اگر آن فرد در مقام عدالت بلکه عصمت باشد؟! (منتظری، ۱۴۰۹ ق: ۴ / ۲۰ - ۱۹)

این تعبیر نشان می‌دهد که یک فقیه براساس یک دریافت اخلاقی، از بین دو احتمال موجود در آیه

1. Gossip.

شریفه، یک معنای معین را برگزیده است؛ معنایی که در صورت نبودن آن دریافت اخلاقی، یا به جهت اجمال، به متن اسناد داده نمی‌شد و یا حتی خلاف آن بر متن بار می‌شد.

۳. تفتن به دوال درون‌متنی جهت شفاف شدن مراد

نادیده گرفتن معرفت اخلاقی گاه سبب آن می‌شود که مفسر از توجه دقیق به دوال درون متنی غفلت نماید و از این طریق معنایی را به متن اسناد دهد که خلاف مراد متکلم است. در این شیوه همانند شیوه گذشته با در نظر گرفتن معرفت اخلاقی می‌توان معنایی را که خلاف واقعیت و اخلاق است از متن سلب نمود؛ با این تفاوت که در این فرایند، مفسر با توجه به برخی دوال موجود در داخل خود متن و توجه بیشتر بر آنها می‌تواند معنایی را که متناسب با واقع و اخلاق می‌پندارد، به متن استناد دهد.

یک نمونه بسیار چالش‌برانگیز در فقه شیعه «حدیث مباحثه» است (کلینی، ۱۴۲۹ ق: ۴ / ۱۲۳). برخی از فقها براساس این روایت، در برخی شرایط «تهمت زدن به بدعت‌گذاران» را جایز دانسته‌اند (خویی، ۱۴۱۸ ق: ۳۵ / ۶۹۴؛ گلپایگانی، ۱۴۱۲: ۲ / ۱۴۸). این در حالی است که عده‌ای دیگر از فقها با تمرکز بر تعبیر «باهتوهم» و بررسی بیشتر این واژه و مشتقات آن این احتمال را تقویت کرده‌اند که مراد از معنای حدیث این است که باید بدعت‌گذار را با استدلال‌های محکم و قوی «بهت‌زده» کرد (مازندرانی، ۱۳۸۲ ق: ۱۰ / ۳۴).

اکنون سخن در قضاوت بین این دو گروه از فقها و بررسی صحت و فساد نظراتشان نیست؛ آنچه در این نوشتار اهمیت دارد این است گروهی از فقهای شیعه با خلاف اخلاق دانستن «تهمت زدن» به دیگران (مطهری، ۱۳۷۲ ش: ۲۶ / ۴۱۷ - ۴۱۶)، بر واژه «باهتوهم» تمرکز بیشتری نموده‌اند و دریافتند که معنای این واژه و مشتقات آن با «تهمت زدن» که امری خلاف اخلاق است سازگاری ندارد؛ بلکه این کلمه و هم‌خانواده‌های آن در لغت و حتی استعمالات قرآنی به معنای «مبهوت ساختن» و «متحیر ساختن» از طریق استدلال است که امری کاملاً سازگار با اصول اخلاقی می‌باشد (مجلسی، ۱۴۰۳ ق: ۷۱ / ۲۰۵ - ۲۰۴).

شیوه یادشده - فارغ از صحت و فساد جریان آن در مورد یادشده - از منظر تفسیری یک شیوه روشمند است که در آن یک معرفت اخلاقی به‌عنوان قرینه‌ای تفتن‌بخش به برخی از دوال درون‌متنی عمل می‌کند و از این طریق مفسر را در یافتن معنای مبین از متن و خروج از اجمال یاری می‌دهد.

کارکرد محدودکننده

در موارد فراوانی، فقیه در مسیر استنباط از متون وحیانی با احکامی مواجه می‌شود که گستره وسیعی از

مصادیق و موارد را در بر می‌گیرند. گاه این گستردگی تا جایی امتداد می‌یابد که به نظر می‌رسد با برخی از اصول و قواعد اخلاقی ناسازگار است. این در حالی است که فقها معتقدند که جعل حکمی که خلاف واقعیات اخلاقی باشد، امری قبیح است و از شارع صادر نمی‌شود. بر این اساس، به ناچار باید مراد نهایی متکلم را به مواردی محدود ساخت که با دریافت‌های اخلاقی منافات نداشته باشد. به بیان دیگر فقیه همواره متن را در بستر دریافت‌های اخلاقی خویش تفسیر می‌نماید و به گستردگی و شمولیت یک حکم شرعی تا جایی معتقد می‌شود که با دریافت‌های اخلاقی اش در تضاد و تنافی نباشد.

کارکرد محدودگر و سلبی معرفت‌های اخلاقی در مسیر استنباط از متون دینی در فقه شیعه پرسابقه و فراوان است. چنین کارکردی گاه در قالب «تقیید و تخصیص» مطلقات و عمومات و گاه در قالب «نسخ» در فقه شیعه تبلور یافته است. از همین رو در ادامه مواردی که معرفت اخلاقی سبب تقیید و تخصیص و یا نسخ یک حکم شرعی شده است، به‌طور جداگانه مورد بررسی قرار گرفته است.

۱. تقیید و تخصیص مطلقات و عمومات

به عقیده اندیشمندان اصولی برای بیان استیعاب و شمولیت دو راه‌کار وجود دارد (صدر، ۱۴۱۸ ق: ۱ / ۲۴۳). گاه می‌توان از واژگان و تعابیری بهره برد که در جوامع زبانی برای دلالت بر استیعاب و شمولیت وضع شده‌اند. اصولی‌ها این شیوه را «عموم» می‌نامند و الفاظی را که دلالت بر عمومیت دارند «عام» نام می‌نهند (میرزای قمی، ۱۳۷۸ ق: ۱۹۲). گاه نیز برای بیان شمولیت از «اطلاق» استفاده می‌شود. در این شیوه متکلم در جایی که می‌تواند مراد خویش را با نصب یک سری قرینه، محدود بیان نماید، با احتراز از نصب قرینه سعی در آن دارد که مخاطب را متوجه شمولیت و استیعاب موجود در مراد خود نماید (مظفر، ۱۳۸۷ ش: ۱۹۸ - ۱۹۶).

در هر یک از این دو شیوه متکلم همواره می‌تواند با نصب برخی از قرائن حالی یا مقالی (عثمان، ۱۴۲۳ ق: ص ۲۳۸) مراد خویش را محدود و مضیق بیان نماید. در دانش اصول، فرایند استفاده از قرائن جهت محدود نمودن عموم و اطلاق را به ترتیب «تخصیص» و «تقیید» می‌نامند. همچنین به قرینه محدودگر در فرایند تخصیص «مخصّص» و در فرایند تقیید «مقیّد» گفته می‌شود.

حال می‌توان به اصل بحث بازگشت و سؤال را این‌گونه صورت‌بندی نمود: «آیا در فقه شیعه معرفت‌های اخلاقی به‌عنوان مقیّد مطلقات و یا مخصّص عمومات به کار رفته‌اند؟» پاسخ مثبت است و فقها در بسیاری از احکام با بهره‌گیری از معرفت‌های اخلاقی حکمی را که در نصوص و ادله به‌صورت مطلق و عام بیان شده است، مقید و محدود تفسیر نموده‌اند. به‌عنوان نمونه آیت‌الله مکارم شیرازی در رابطه با جواز تصرف در انفال چنین نگاشته است:

طبق منابع روایی استفاده از انفال در زمان غیبت مجاز و حلال است. یکی از مصادیق انفال اراضی موات و معادن است. زمان و مکان مایهٔ پیشرفت وسایل بهره‌برداری از معادن می‌شود به گونه‌ای که یک نفر می‌تواند با استفاده از ابزار جدید معادن زیادی را تصرف کند که منجر به نابودی معادن و طبقاتی شدن جامعه می‌شود. این شرایط، قیودی را در اجرای حکم ایجاد می‌کند (بدون اینکه حکم حلیت تغییر کند)، لذا اجرای این حکم، مقید به حفظ نظام و عدم تعدی به حقوق دیگران است (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ ق: ۲۷۷).

ایشان همچنین در رابطه با تقسیم غنائم جنگی می‌نویسد:

غنائم طبق مضمون منابع روایی باید بین رزمندگان تقسیم شود؛ ولی اکنون توزیع غنائمی مانند هواپیما و تانک و غیره به جهت تالی فاسدی که دارد مشمول ادلهٔ تقسیم غنائم نیست و این نوعی تقیید در نحوهٔ تقسیم غنائم است، لذا این حکم در عین حال که ثابت است مقید می‌شود به عدم اختلال نظام و یا فسادهای دیگر که با نظارت حاکم شرع انجام می‌پذیرد و در نتیجه غنائمی توزیع می‌شود که منجر به فساد نشود (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ ق: ۲۷۷).

... مفاهیمی همچون «حفظ نظام»، «عدم اختلال نظام»، «عدم تعدی به حقوق دیگران» و ... که همگی مفاهیمی اخلاقی هستند، سبب محدود شدن دایره جریان احکام مورد نظر شده است. شبیه چنین برداشتی را امام خمینی نیز از ادله انفال دارند. ایشان در پاسخ به نامه آقای محمدحسن قدیری، با اعتراض به شیوه متن‌فهمی آقای قدیری، عدم امکان قائل شدن به اطلاق ادله انفال را به‌عنوان یکی از شواهد خطا بودن شیوه ایشان یاد می‌کنند و می‌نویسند:

و انفال که بر شیعیان تحلیل شده است، امروز هم شیعیان می‌توانند بدون هیچ مانعی با ماشین‌های کذایی جنگل‌ها را از بین ببرند و آنچه که باعث حفظ و سلامت محیط زیست است نابود کنند و جان میلیون‌ها انسان را به خطر بیندازند و کسی هم حق نداشته باشد مانع آنها باشد؟ ... و بالجمله آن‌گونه که جناب‌عالی از اخبار و روایات برداشت دارید، تمدن جدید به کلی باید از بین برود و مردم کوخ‌نشین بوده و یا برای همیشه در صحراها زندگی کنند (موسوی خمینی، ۱۳۸۹ ش: ۲۱ / ۱۵۱ - ۱۵۰).

گویا به عقیده امام تأثیر دخالت معرفت‌های اخلاقی همچون مسائل «زیست‌محیطی» و یا «حفظ جان انسان‌ها» در شیوه متن‌فهمی تا جایی اهمیت دارد که در نظر نگرفتن آنها مساوی با از بین رفتن تمدن جدید و بازگشت سبک زندگی انسان‌ها به هزاران سال پیش می‌باشد.

۲. نسخ

نسخ در لغت به معنای زایل کردن چیزی به واسطه چیز دیگری است که به دنبال آن می‌آید (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ ق: ۸۰۱). در اصطلاح از نسخ تعاریف متعددی ارائه شده است. در میان اهل سنت تعاریف متعدد و متفاوتی از نسخ ارائه شده است که برای اطلاع از آنها می‌توان به آثار ابن‌حاجب (ابن‌حاجب، ۱۴۲۹ ق: ۱۴۹)، غزالی (غزالی، ۱۴۱۳ ق: ۸۶) و اسنوی (اسنوی، ۱۴۲۰ ق: ۲۳۶) مراجعه نمود. در بین اندیشمندان شیعه نیز افرادی همچون سید مرتضی (سید مرتضی، ۱۳۷۶ ش: ۱ / ۴۱۴)، محقق حلی (محقق حلی، ۱۴۲۳ ق: ۲۳۱)، میرزای نائینی (نائینی، بی‌تا: ۱ / ۵۱۳) و نیز مرحوم آخوند خراسانی (آخوند خراسانی، ۱۴۴۲ ق: ۱ / ۳۳۰)، آراء و نظرات متفاوتی در تعریف نسخ ارائه کرده‌اند. اکنون سخن در نقد و بررسی هر یک از این تعاریف، تفاوت‌ها و شباهت‌های آنها با یکدیگر و ابراز رأی در رابطه با تعریف صحیح نسخ نیست. آنچه در این نوشتار اهمیت دارد این است که در تمام تعاریف بیان شده به نحوی دو عنصر زیر مشترک است:

۱. نسخ پایان یافتن زمان یک حکم محسوب می‌شود. به بیان دیگر نسخ را می‌توان به محدود شدن یک حکم در دایره زمانی خاصی معنا کرد.
 ۲. نسخ همواره دارای بعدی اثباتی است که آن را به یک پدیده زبانی تبدیل می‌نماید. از این رو توجه به آن در مسیر تفسیر یک متن اهمیت بسیاری دارد. به بیان دیگر نسخ همچون تخصیص و تقیید یک قرینه تفسیری محسوب می‌شود و دلیل ناسخ همچون مخصص و مقید محدوده (زمانی) دلیل منسوخ را ضیق می‌نماید.
- اکنون می‌توان سؤال اصلی بحث حاضر را چنین بازخوانی کرد که «آیا در فقه شیعه مواردی وجود دارد که معرفتی اخلاقی به‌عنوان یک قرینه تفسیری سبب تضییق محدوده زمانی یک حکم شرعی شده باشد؟» پاسخ این پرسش مثبت است به‌عنوان نمونه آیت‌الله منتظری در رابطه با تحلیل انفال عامه بر شیعیان چنین نگاه داشته است:

چه‌بسا تحلیل انفال عامه مانند زمین‌ها و بیشه‌ها و مانند اینها بر شیعه مختص به زمانی استبداد حاکمان جور و کارگزاران آنها بوده است، در حالی که بعضی از شیعیان به این انفال نیازمند بودند و نمی‌توانستند که از امامان عادل و نائبان‌شان اذن بگیرند. در غیر این صورت آزاد کردن انفال به‌طور مطلق و مجاز نبودن محدود کردن و تقسیم آن براساس موازین عدل و انصاف سبب بهره‌مندی مستبدانه تعدادی (محدود) و محروم ماندن مستحقین ضعیف از آن انفال می‌گردد، همان‌گونه در زمان ما مشاهده می‌شود. و

این امری غیرمطلوب در شریعت می‌باشد، همان‌گونه که بر کسی که مذاق شرع مبین را می‌شناسد (منتظری، ۱۴۰۹ ق: ۳ / ۸۲).

اگرچه در این عبارت سخنی از اصطلاح نسخ به میان نیامده است، اما پر واضح است که درک صغریات معرفت‌هایی اخلاقی همچون عدل، انصاف، نامطلوب بودن استبداد و محرومیت مستحقین ناتوان و ... سبب شده است که حکم تحلیل انفال عامه مختص به عصری خاص دانسته شود که زمان آن به پایان رسیده و حکم دیگری جایگزین آن گردیده است.

کارکرد توسعه‌بخش

مراد از کارکرد توسعه‌بخش این است که حکمی که در دلیلی شرعی بیان شده و مرتبط به موضوعی با حدود و ثغور معین است به خاطر وجود معرفتی اخلاقی در دایره وسیع‌تری ثابت شود. در فقه از طرق متعددی برای توسعه‌بخشی بهره برده می‌شود. ضوابطی همچون الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، ارتکاز عرفی، تناسب حکم و موضوع، قیاس اولویت، مذاق شارع و ... از جمله مواردی هستند که فقها از آنها برای تسری حکم از موضوعی محدود به موضوعی وسیع‌تر بهره برده‌اند. حال باید پرسید که «آیا در فقه شیعه می‌توان مواردی را یافت که براساس ضوابط پیش‌گفته حکمی که در دلیل شرعی برای موضوعی ثابت بوده است، به دلیل وجود معرفتی اخلاقی به موضوعی وسیع‌تر سرایت داده شده باشد؟».

رد پای تأثیر معرفت‌های اخلاقی را در توسعه‌بخشی می‌توان در مواردی همچون حرمت احتکار جست‌وجو نمود. با نظر در روایات می‌توان دریافت که پنج دسته روایت در این زمینه موجود است که سه دسته از آنها از احتکار مواد غذایی نهی نموده‌اند. یک دسته از این روایات مرتبط به نهی از احتکار نسبت به مواد غذایی خاصی چون گندم، جو، آرد، خرما و ... است. در این بین تنها یک دسته از روایات باقی می‌مانند که به صورت مطلق احتکار را مورد نهی قرار داده‌اند.

اگر تنها به روایات وارده در باب احتکار نظر شود نمی‌توان به صورت مطلق حکم به حرمت احتکار نمود؛ چراکه در تعارض بین عام و خاص، قاعده حمل عام بر خاص جاری است. اگر فقیهی تنها به روایات نظر کند باید بپذیرد که حرمت احتکار مختص به مواد غذایی و یا حتی برخی از مواد غذایی است. این در حالی است که حداقل برخی از فقهای شیعه چنین فتوایی را ارائه نکرده‌اند و حرمت احتکار را مطلق دانسته‌اند.

با نظر در کلمات فقهایی که حکم حرمت احتکار را مطلق دانسته‌اند می‌توان به وضوح تأثیر معرفت اخلاقی را در چنین تفسیری مشاهده نمود. آیت‌الله منتظری معتقد است که احتکار از آن روی مورد نهی

قرار گرفته است که «محروم کردن انسان‌ها از ضرورت‌های زندگی روزمره»، «در تنگنا قرار دادنشان» و «ضرر رساندن به آنها» امری ناپسند و مذموم است. ضرورت‌های زندگی انسان‌ها نیز به حسب زمان و شرایط مختلف است؛ گاه مواد غذایی جزء ضرورت‌های زندگی محسوب می‌شود، گاه مواد دارویی و گاه اموری دیگر. بر همین اساس تناسب حکم و موضوع اقتضاء دارد که حرمت احتکار منحصر در مواد غذایی یا برخی مواد غذایی نباشد؛ بلکه ادله حرمت احتکار مطلق تفسیر شوند.

ایشان در کتاب *دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامية* در این رابطه چنین نگاشته است:

ظاهر آن است که حرمت یا کراهت احتکار یک حکم تعبدی بدون ملاک یا دارای ملاک غیبی نیست که انسان‌ها آن را درنیابند؛ بلکه ملاک آن آن‌گونه که از روایات این باب نیز برداشت می‌شود نیاز انسان‌ها به متاع و در تنگنا قرار گرفتن و ضرر وارد شدن به آنها در فرض نبود آن مواد است ... و چه بسا نیاز مردم به چیزهایی غیر از مواد غذایی در زمان یا شهری خاص به مراتب بیشتر از نیازشان به مثل روغن و کشمش باشد. مانند زمانی که مرضی در منطقه‌ای شایع می‌شود و نیاز مردم به دارویی خاص که زندگی و سلامتشان بدان وابسته است شدت می‌یابد، برخی از داروسازان آن را احتکار نمایند ... نتیجه آنکه احکام شریعت اسلامی گزاف و بی‌ملاک نیست، بلکه براساس مصالح و مفاسد تشریح شده است. و نیز تنها برای زمان یا مکانی خاص نمی‌باشد، بلکه برای همه مردم در همه مکان‌ها تا روز قیامت جعل شده‌اند. و حاجات و ضرورت‌های زندگی انسان‌ها بر حسب زمان و حالات و شرایط مختلف می‌باشد. و اطلاعات روایات بسیاری که نهی از مطلق احتکار نموده‌اند شامل تمامی این موارد می‌شود. و مناسبت حکم و موضوع و ملاحظه ملاک نیز اقتضای اخذ به اطلاق را دارند (منتظری، ۱۴۰۹ ق: ۶۴۶ / ۲ - ۶۴۴).

ایشان در جای دیگری همین مطلب را با استناد به الغای خصوصیت چنین بیان نموده‌اند:

و می‌توان به ذیل روایت که به حسب ظاهر پیشین در معتبره حلبی در مقام تعلیل می‌باشد نیز تمسک نمود، به این صورت که ظاهر از ذیل، تعلیل به امری ارتکازی باشد و حکم شود به الغاء خصوصیت قید طعام؛ چراکه براساس ارتکاز قید طعام تنها به جهت توقف حفظ نفس بر آن می‌باشد بنابراین اگر ملاک مذکور در دارو نیز یافت شود بدون شک از نظر عرف در حکم طعام می‌باشد. و این امر موجب می‌شود که خصوصیت مأخوذه در تعلیل (طعام بودن) الغاء شود (منتظری، ۱۴۰۹ ق: ۶۵۰ / ۲).

مرحوم منتظری با پیش‌فرض‌هایی همچون «مطلوبیت حفظ نفس انسان‌ها»، «ناپسند بودن در

مضیقه قرار دادن انسان» و «زشتی ضرر رساندن به دیگران» که همگی معرفت‌هایی اخلاقی هستند، پای در عرصه تفسیر روایاتی نهاد که به حسب ظاهر دارای موضوعی محدود بودند. سپس با استفاده از قواعدی تفسیری همچون «الغای خصوصیت»، «تناسب حکم و موضوع» و ... همان حکم را در دایره وسیع‌تری اثبات نمودند. ایشان خود اذعان می‌کنند بدون در نظر گرفتن این موارد و در نگاه بدوی باید مطلقاً را بر مقیدات حمل نمود و دایره شمول حکم را محدود دانست (منتظری، ۱۴۰۹: ق: ۲ / ۶۴۴).

بررسی اعتبار کارکردهای تفسیری

هرگونه دخالت غیرروشمند در فرایند تفسیر یک متن، توالی فاسدی همچون منسوب نبودن معنا به مؤلف و تفسیر به رأی را به دنبال دارد. از این رو ضروری است که کارکرد معرفت‌های اخلاقی در تفسیر متون دینی به ضوابط حجیت‌دار منتهی شود.

در سنت فقه اسلامی اگر معنای برآمده از متن قطعی نباشد تنها زمانی معتبر است که بتوان آن را مستند به ظهور عرفی نمود. این پدیده در فقه اسلامی «حجیت ظهور» نام دارد (خویی، ۱۴۲۸: ق: ۲ / ۱۱۳). ظهور دارای دو لایه اصلی تصویری و تصدیقی است. اصلی‌ترین عامل ساخت معنا در لایه تصویری پدیده وضع و عامل ساخت معنا در لایه تصدیقی سیاق و قرائن می‌باشند (مظفر، ۱۳۸۷: ۴۹۳ - ۴۹۲).

«ظهور عرفی» دارای دو تفسیر است که حجت دانستن هر یک از آنها، آثار و نتایج مختلفی را در پی دارد. در تفسیر اول از «ظهور عرفی» تنها زمانی که یک معنا برای عرف قابل درک باشد، قابل استناد به متکلم و متن است و معنایی که فراتر و یا فروتر از سطح فهم عرف باشد دارای اعتبار نخواهد بود. در تفسیر دیگر از «ظهور عرفی» معنای معتبر و قابل احتجاج لزوماً همان معنایی نیست که همه یا بیشتر اهالی یک جامعه زبانی آن را درمی‌یابند؛ بلکه معنای فراتر از سطح ادراکی اهل یک زبان نیز اگر به صورت صحیح، به قراردادهای عرفی مستند باشد، می‌تواند نصاب حجیت و اعتبار را دارا باشد.

اندیشمندان اصولی در یک تقسیم‌بندی ظهور را به «شخصی» یا «ذاتی» و «نوعی» یا «موضوعی» تقسیم می‌کنند (شبیری خاقانی، ۱۴۲۱: ق: ۲ / ۸۵). مراد از ظهور شخصی یا ذاتی، معنایی است که در ذهن هر یک از افراد عرف شکل می‌گیرد. در مقابل مراد از ظهور نوعی یا موضوعی معنایی است که برای همه افراد یک جامعه زبانی کشف می‌شود. اصولی‌ها همگانی و همه‌فهم بودن ظهور نوعی یا موضوعی را به دلیل استناد آن به قراردادهای و قوانین عام زبانی می‌دانند (صدر، ۱۴۱۸: ق: ۲ / ۱۸۸). آنچه فارق اصلی بین ظهور شخصی یا ذاتی با ظهور نوعی یا موضوعی است آن است که در ظهور شخصی یا ذاتی استناد آن به قراردادهای و قوانین عام زبانی لحاظ نشده است، اما در ظهور نوعی یا موضوعی لحاظ

شده است. بر این اساس می‌توان ادعا کرد که ظهور نوعی یا موضوعی کاملاً منطبق بر تفسیر دوم از ظهور عرفی است؛ اگرچه ظهور شخصی یا ذاتی نسبت به آنچه در تفسیر اول ارائه شده است عام‌تر است. هر یک از دو معنای پیشین در حجیت و اعتبار کارکردهای تفسیری تأثیر شگرفی دارد. اگر ظهور عرفی براساس تفسیر اول معنا شود، در این صورت بسیاری از کارکردهای تبیینی، محدودگر و توسعه‌بخش نصاب حجیت را ندارند. این بدان جهت است که بسیاری از پیش‌فرض‌های اخلاقی که تبیین، تحدید و یا توسعه در معنای یک متن ایجاد می‌کنند همگانی نیستند؛ چراکه در بسیاری از موارد دریافت‌های اخلاقی مشترک نیستند و به تبع با دخالت دادن آنها در فرایند تفسیر، معنایی تولید می‌شود که همگانی نیست. این در حالی است که براساس تفسیر دوم از حجیت ظهور عرفی تمامی کارکردهای پیش‌گفته براساس قراردادهای مشترک زبانی موجود بین اهل لسان به متن اسناد داده شده‌اند و به همین دلیل کاملاً معتبر و قابل استناد هستند.

به منظور روشن‌تر شدن تفاوت پیش‌گفته، نیکوست که آثار و نتایج هر یک از این دو تفسیر، در یکی از موارد پیشین مورد بررسی قرار گیرد. به‌عنوان نمونه گذشت که در بحث تقسیم غنائم جنگی آیت‌الله مکارم شیرازی با استناد به معرفت‌های اخلاقی، قائل به نوعی تقیید در نصوص دینی شدند (مکارم شیرازی، ۱۴۲۷ ق: ۲۷۷). ایشان به روشنی با بهره‌گیری از مفاهیمی اخلاقی همچون «حفظ نظام»، «عدم اختلال نظام»، «عدم تعدی به حقوق دیگران» و ... دایره جریان احکام مورد نظر را محدود نمودند.

اگرچه «مطلوبیت حفظ و عدم اختلال به نظام» و «مذموم بودن تعدی به حقوق دیگران» بر همگان روشن است، اما هیچ‌گاه نمی‌توان ادعا کرد که هنگام صدور آیات و روایاتی که نحوه تقسیم غنائم را تبیین می‌نمودند، عرف به تقسیم غنائمی همچون هواپیما، تانک و ... توجه داشته است و می‌دانسته که تقسیم این غنائم دارای توالی فاسدی است. به بیان دیگر عرف هیچ‌گاه به ربط و نسبت آن نصوص با این معرفت‌های اخلاقی ملتفت نبوده است. پر واضح است که بدون این التفات، هیچ‌گاه در ذهن عرف معنایی مقید شکل نمی‌گیرد. از همین رو نمی‌توان ادعا کرد که عرفی که در زمان صدور نصوص دینی مخاطب آن نصوص بوده‌اند این معنای مقید را دریافته‌اند؛ حتی بیشتر عرفی که در عصر حاضر زندگی می‌کنند از چنان دقتی برخوردار نیستند که هنگام مواجهه با نصوصی که نحوه تقسیم غنائم را به‌طور مطلق توضیح می‌دهد، کاملاً به تمامی مصادیق غنیمت اشراف داشته باشد و از توالی فاسد مترتب بر هر یک از آنها آگاه باشد. بنابراین حتی بیشتر عرف این زمان هم از ربط و نسبت آن نصوص با معرفت‌های اخلاقی پیش‌گفته غافل‌اند و به تبع معنایی مقید و محدود از متن برداشت نمی‌نمایند.

حال اگر مراد از معنای عرفی معنایی باشد که همه یا بیشتر عرف آن را دریابند، روشن است که

معنای مقید و محدود پیش‌گفته، چنین نیست. بنابراین اگر مراد از ظهور عرفی تفسیر اول آن باشد، برداشت آیت‌الله مکارم شیرازی از متن معتبر نخواهد بود؛ اما اگر مراد از ظهور عرفی، معنایی باشد که مستند به قراردادهای عرفی است، در این صورت آیت‌الله مکارم شیرازی از روشی جزء تقیید و تخصیص بهره نبرده است. ایشان ابتدا با نصوصی عام مواجه شده است که مفاد آنها چنین است: «همه غنائم باید بین رزمندگان تقسیم شود و در اختیار ایشان قرار گیرد». سپس با التفات به برخی از مصادیق غنائم، همچون تانک، هواپیما و ... به این دریافت اخلاقی رسیده است که «در اختیار قرار دادن تانک، هواپیما و ... به‌رغم اینکه جزء غنائم محسوب می‌شوند، سبب اختلال نظام و توالی فاسدی از این دست می‌شود و از همین رو جائز نیست». عرف در مواجهه با چنین پدیده‌ای دلیل عام و مطلق را براساس دلیل مخصص و مقید تفسیر می‌نماید. بنابراین آیت‌الله مکارم شیرازی برای ارائه این تفسیر از قراردادهای عرفی بهره برده است؛ هرچند معنایی که ایشان ارائه کرده‌اند بر بسیاری از عرف پوشیده باشد. از همین رو می‌توان براساس تفسیر دوم از حجیت ظهور عرفی سخن ایشان را معتبر و قابل احتجاج شمرد.

از میان دو تفسیر پیش‌گفته در رابطه با حجیت ظهور عرفی، تفسیر دوم دقیق‌تر و قابل دفاع‌تر است. این بدان جهت است که دلیل حجیت ظهور عرفی سیره عقلا است (تسخیری، ۱۴۳۱ ق: ۱ / ۴۳). به بیان دیگر تمسک به ظهور عرفی در تفسیر متن از آن روی معتبر و قابل احتجاج است که عقلا در تفسیر متون بر آن اعتماد می‌کنند. روشن است که شکل‌گیری سلوکی عمومی در بین عقلا همواره به دلیل یک ارتکاز همگانی و مشترک بین آنها است. به عقیده بسیاری از اندیشمندان اصولی تمسک به سیره عقلا به معنای حجیت و معتبر بودن همین ارتکاز همگانی و مشترک می‌باشد (صدر، ۱۴۱۸ ق: ۱ / ۲۶۴). از این رو در هر جایی که سیره‌ای بر امری قائم شود، باید این پرسش مطرح شود که کدام ارتکاز مشترک و همگانی سبب قیام چنین سیره‌ای در بین عقلا شده است. کشف این ارتکاز همگانی اهمیت ویژه‌ای در شناخت دایره حجیت دارد؛ چه اینکه ممکن است رابطه آن ارتکاز همگانی با سلوک عملی عقلا رابطه تساوی نداشته باشد، بلکه عام‌تر و یا خاص‌تر باشد (صدر، ۱۴۱۸ ق: ۱ / ۲۶۴). همچنین ممکن است در آن ارتکاز همگانی قیود و نکاتی وجود داشته باشد که با صرف مطالعه سیره و سلوک عملی عقلا آن قیود و ملاحظات بر اندیشمند پوشیده بماند.

در بحث حاضر نیز این پرسش از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که از چه روی عقلا در تفسیر متون به ظهور عرفی تمسک می‌کنند. آیا از نظر عقلا صرف همگانی و همه‌فهم بودن یک معنا سبب استناد آن به متن و متکلم است یا ابتنای آن بر قراردادهای زبانی و مشترک؟ پاسخ این پرسش روشن است. آنچه سبب اعتماد عقلا به یک معنا و انتساب آن معنا به متن و متکلم می‌شود صرف همگانی و همه‌فهم بودن

آن نیست، بلکه ابتدا و مستند بودن آن معنا به قراردادهای مشترک زبانی است. البته همگانی و همه‌فهم بودن یک معنا دلیل بسیار خوبی است بر اینکه آن معنا مستند به قراردادهای مشترک زبانی است. براساس این توضیحات می‌توان ادعا کرد که تمامی کارکردهای تفسیری پیش‌گفته مادامی که مستند به قراردادهای مشترک زبانی باشند نصاب حجیت و اعتبار را دارند، هرچند معنای به‌دست‌آمده فراتر از سطح ادراکی عرف هنگام مواجهه با متن باشد.

نتیجه

از آنچه گذشت روشن شد که با تمرکز بر آثار فقهای شیعه می‌توان «کارکرد تفسیری» را در سه گروه اصلی «کارکرد تبیینی»، «کارکرد محدودکننده» و «کارکرد توسعه‌بخش» طبقه‌بندی نمود. معرفت اخلاقی در «کارکرد تبیینی» گاه به شفاف شدن موضوعات احکام کمک می‌کند، گاه به‌عنوان قرینه تفسیری متن بر پایه دلالت اقتضاء نقش‌آفرین می‌شود و گاه مفسر را در راستای شفاف شدن مراد به دوال درون‌متنی تفتن می‌نماید. در «کارکرد محدودکننده» معرفت اخلاقی، گاهی سبب تقیید و تخصیص مطلقات و عمومات می‌شود و گاه نیز سبب می‌شود که مفسر پایان یافتن زمان یک حکم را در قالب نسخ حکم استنباط کند. ضوابطی همچون الغاء خصوصیت، تنقیح مناط، ارتکاز عرفی، تناسب حکم و موضوع، قیاس اولویت، مذاق شارع و ... از جمله مواردی هستند که فقها از آنها برای تسری حکم از موضوعی محدود به موضوعی وسیع‌تر بهره برده‌اند. در «کارکرد توسعه‌بخش» مفسر می‌تواند با استفاده از معرفتی اخلاقی و با استناد به هر یک از ضوابط پیش‌گفته، دایره محدود یک حکم را وسعت بخشد. همه کارکردهای پیش‌گفته زمانی در فرایند استنباط قابل استفاده هستند که معتبر و حجت باشند. تفسیر صحیح از حجیت ظهور عرفی کلید حل این مسئله می‌باشد. براساس تفسیر صحیح از حجیت ظهور عرفی، استناد معنا به متن و مؤلف زمانی معتبر و حجت است که مستند به قراردادهای مشترک زبانی باشد. در این نوشتار نشان داده شد که هرگاه فقها از معرفتی اخلاقی در تفسیر متن بهره برده‌اند مستند به قراردادهای مشترک زبانی بوده است.

منابع و مأخذ

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۴۲ ق). *کفایة الأصول*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- ابن حاجب، عثمان بن عمر (۱۴۲۹ ق). *مختصر ابن الحاجب فی أصول الفقه*. بیروت: دار الکتب العملیة.

- اسنوی، عبدالرحیم بن حسن (۱۴۲۰ ق). *نهاية السؤل شرح منهاج الوصول في علم الأصول*. بيروت: دار الكتب العملية.
- انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۴۳ ق). *کتاب المکاسب*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- ایروانی، علی (۱۳۷۹ ق). *حاشیة المکاسب*. قم: کتبی نجفی. بی‌نا.
- بهادلی، احمد کاظم (۱۴۲۳ ق). *مفتاح الوصول إلى علم الأصول*. بيروت: دار المؤرخ العربی.
- تسخیری، محمد علی (۱۴۳۱ ق). *القواعد الأصولیة و الفقهیة*. تهران: المجمع العالمی لتقرب المذاهب الإسلامیة.
- حلی، فخر المحققین، محمد بن حسن بن یوسف (۱۳۸۷ ق). *ایضاح الفوائد فی شرح مشکلات القواعد*. قم: مؤسسه اسماعیلیان.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۱۸ ق). *موسوعة الإمام الخوئی*. قم: مؤسسة إحياء آثار الإمام الخوئی.
- خویی، سید ابوالقاسم (۱۴۲۸ ق). *غایة المأمول من علم الأصول*. قم: مجمع الفکر الإسلامی.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق). *مفردات ألفاظ القرآن*. دمشق: دار القلم. الدار الشامیة.
- سید مرتضی، علی بن حسین (۱۳۷۶ ش). *الذریعة إلى أصول الشریعة*. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- شبیری خاقانی، محمد (۱۴۲۱ ق). *دراسات أصولیة*. قم: مؤسسة الإمام المنتظر.
- صدر، محمد باقر (۱۴۱۸ ق). *دروس فی علم الأصول*. قم: مؤسسه انتشارات اسلامی.
- عثمان، محمود حامد (۱۴۲۳ ق). *القاموس المبین فی اصطلاحات الأصولیین*. ریاض: دار الزاحم.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۳۹۶ ش). *الفقه و العقل*. قم: مؤسسه بوستان کتاب.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۴۰۱ ش). *فقه و مصلحت*. تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- علیدوست، ابوالقاسم (۱۴۰۲ ش). *فقه و عرف*. تهران: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- غزالی، محمد بن محمد (۱۴۱۳ ق). *المستصفی فی علم الأصول*. بيروت: دار الكتب العملية.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۲۹ ق). *الکافی*. قم: دار الحدیث.
- گلپایگانی، سید محمدرضا موسوی (۱۴۱۲ ق). *الدر المنضود فی أحكام الحدود*. قم: دار القرآن الکریم.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد (۱۳۸۲ ق). *شرح الکافی - الأصول و الروضة*. تهران: المكتبة الإسلامیة.
- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳ ق). *بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار*. بيروت: دار إحياء التراث العربی.

- محقق حلی، جعفر بن حسن (۱۴۲۳ ق). *معارج الأصول*. لندن: مؤسسه امام علی علیه السلام.
- محمودی، ضیاء‌الدین (۱۳۹۲ ش). *المباحث الأصولية*. قم: نشر حبيب.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۲ ش). *مجموعه آثار شهید مطهری*. قم: صدرا.
- مظفر، محمدرضا (۱۳۸۷ ش). *أصول الفقه*. قم: بوستان کتاب.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۷ ق). *دائرة المعارف فقه مقارن*. قم: انتشارات مدرسه امام علی بن ابی طالب علیه السلام.
- منتظری نجف‌آبادی، حسینعلی (۱۴۰۹ ق). *دراسات فی ولاية الفقيه و فقه الدولة الإسلامية*. قم: نشر فکر.
- موسوی خمینی، روح‌الله (۱۳۸۹ ش). *صحیفه امام*. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- میرزای قمی، ابوالقاسم بن محمدحسن (۱۳۷۸ ق). *قوانین الأصول*. تهران: مکتبه العلمیة الإسلامية.
- نائینی، محمدحسین (بی تا). *أجود التقريرات*. قم: کتاب‌فروشی مصطفوی.
- Korsgaard, C. (2020). Deontological ethics. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Retrieved from https://plato.stanford.edu/entries/ethics_deontological.
- Rabinowicz, W., & Rønnow - Rasmussen, T. (2021). Value theory. *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. Retrieved from: https://plato.stanford.edu/entries/value_theory.
- Plato (1997). *Complete Works*. In John M. Cooper, ed, Indianapolis. Cambridge: Hackett Publishing Company.
- Alfano, M., & Robinson, B. (2017). Gossip as a burdened virtue. *Ethical Theory and Moral Practice*. 20 (3). 473 - 487. https://doi.org/10.1007/s10677_017_9809_y